

The educational guardianship of a paternal grandfather over his grandson; Analysis of the inclusion of general arguments for guardianship and its reflection in Imami jurisprudence and Iranian law.

Hojjatollah Dehghani¹

PhD, Institute of Jurisprudence, Qom, Iran

Abstract:

The guardianship of the paternal grandfather in financial and marriage matters, as one of the fundamental issues of Imami jurisprudence, has long been accepted and agreed upon by jurists. However, his guardianship over the upbringing of the child has received less attention and there is no explicit statement on it in the narrational and jurisprudential sources. The present study, focusing on the “paternal grandfather’s guardianship,” examines the general evidence for guardianship and reviews the possibility of its inclusion in the field of upbringing. Accordingly, consensus, narrations (including narrations of the grandfather’s submission to the father in marriage, narrations of the father’s dominance over the child and the necessity of obedience to him), the rule of “the son of the father is the son,” behavior, and practical principles are examined as the most important evidence. In the following, the reflection of these evidences in Imami jurisprudence and then in Iranian law is analyzed. In Iranian civil law, although Articles 1180 and 1183 of the Civil Code stipulate the compulsory guardianship of the father and paternal grandfather, the limits of this guardianship in the field of upbringing are not clear. Judicial practice also shows that in practice, different interpretations of paternal guardianship over educational matters have been presented. Thus, this research attempts to review the position of paternal guardianship in raising a grandchild and explain its relationship with the Iranian legal system by combining jurisprudential evidence and legal analysis.

Keywords: Educational guardianship, paternal grandfather, general arguments for guardianship, Imami jurisprudence, Iranian law, judicial procedure.

¹ hojjatollahdehghani@chmail.ir

ولایت تربیتی جد پدری بر نوه؛ تحلیل شمول ادله عام ولایت و بازتاب آن در فقه امامیه و حقوق ایران

حجت الله دهقانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰

چکیده

ولایت جد پدری در امور مالی و نکاح، به عنوان یکی از مسائل بنیادین فقه امامیه، از دیرباز مورد پذیرش و اجماع فقها بوده است. با این حال، ولایت او بر تربیت فرزند کمتر مورد توجه قرار گرفته و در منابع روایی و فقهی تصریحی بر آن وجود ندارد. پژوهش حاضر با تمرکز بر «ولایت تربیتی جد پدری» به بررسی ادله عام ولایت پرداخته و امکان شمول آن بر حوزه تربیت را بازخوانی می‌کند. بر این اساس، اجماع، روایات (از جمله روایات تقدیم جد بر پدر در نکاح، روایات سلطه پدر بر فرزند و لزوم اطاعت از او)، قاعده «وَلَدُ الْوَالِدِ وَوَلَدٌ»، سیره و اصول عملیه به عنوان مهم‌ترین ادله بررسی می‌شوند. در ادامه، بازتاب این ادله در فقه امامیه و سپس در حقوق ایران تحلیل می‌گردد. در حقوق مدنی ایران، هرچند مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۳ قانون مدنی به ولایت قهری پدر و جد پدری تصریح دارند، اما حدود این ولایت در عرصه تربیت روشن نیست. رویه قضایی نیز نشان می‌دهد که در عمل، برداشت‌های متفاوتی از ولایت جد بر امور تربیتی ارائه شده است. بدین سان، این پژوهش می‌کوشد با ترکیب ادله فقهی و تحلیل حقوقی، جایگاه ولایت جد پدری در تربیت نوه را بازخوانی و نسبت آن را با نظام حقوقی ایران تبیین کند.

واژگان کلیدی: ولایت تربیتی، جد پدری، ادله عام ولایت، فقه امامیه، حقوق ایران، رویه قضایی.



^۱ - دکتری تخصصی، پژوهشگاه فقه نظام، قم، ایران.

۱- مقدمه

ولایت جد پدری در فقه امامیه از مباحث بنیادین است که همواره در کنار ولایت پدر در حوزه‌های مالی و نکاح مطرح شده و از دیرباز اجماع فقها بر آن استقرار یافته است. با وجود این، آنچه کمتر به آن پرداخته شده، جایگاه جد پدری در عرصه تربیت نوه است؛ حوزه‌ای که برخلاف اموال و نکاح، در تراث حدیثی و فقهی به صراحت مورد اشاره قرار نگرفته است. از سوی دیگر، تحولات حقوقی و اجتماعی معاصر، ضرورت بازخوانی این بحث را در ارتباط با نظام حقوقی ایران دوچندان کرده است؛ زیرا در قانون مدنی، هرچند مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۳ به ولایت قهری پدر و جد پدری تصریح دارند، حدود این ولایت به‌ویژه در امور تربیتی روشن و تفصیل‌یافته نیست و همین امر زمینه برداشت‌های متفاوت در رویه قضایی را فراهم آورده است.

در میان مطالعات پیشین، مقاله‌ای با عنوان «همطرازی ولایت پدر و جد پدری در ترازوی قواعد اصولی» به قلم حمید مسجدرائی (۱۳۹۵) قابل ذکر است که در آن به بررسی تعارضات احتمالی بین ولایت پدر و جد پدری پرداخته شده است. نویسنده در این پژوهش، با تحلیل مبانی فقهی و اصولی، راهکار «تقدم مصلحت» را برای حل تعارض در موارد تراحم اختیارات پیشنهاد کرده است. با این حال، پژوهش یادشده و آثار مشابه آن، عمدتاً به مسئله تراحم ولایت پرداخته‌اند و نه به تحلیل شمول ادله عام ولایت نسبت به حوزه تربیت و انعکاس آن در حقوق ایران.

پژوهش حاضر در پی آن است که با بررسی ادله عام ولایت - همچون اجماع، روایات، قاعده «ولد الولد ولد»، سیره و اصول عملیه - امکان یا عدم امکان شمول این ادله بر ولایت تربیتی جد پدری را واکاوی کند. سپس، بازتاب این مبانی در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران و نیز نحوه مواجهه رویه قضایی با این مسئله تحلیل خواهد شد.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش چنین است:

آیا ادله عام ولایت جد پدری در فقه امامیه، ولایت او بر تربیت نوه را نیز در بر می‌گیرد و

بازتاب این مبانی در حقوق ایران چگونه است؟

و پرسش‌های فرعی عبارت‌اند از:

۱. مهم‌ترین ادله عام ولایت جد پدری در فقه امامیه کدام‌اند و تا چه اندازه شامل حوزه

تربیت می‌شوند؟

۲. بازتاب این ادله در قانون مدنی و رویه قضایی ایران چگونه تبیین شده و چه نقاط قوت و

ضعف دارد؟

بدین‌سان، این پژوهش می‌کوشد خلأ موجود در ادبیات فقهی و حقوقی را پر کرده و

تصویری روشن از جایگاه ولایت جد پدری در تربیت نوه ارائه دهد.

۱. مفاهیم کلیدی

۱.۱. واکاوی مفهومی و دلالت‌های اصطلاح «ولایت» در منابع لغوی و فقهی

واژه «ولایت» از ریشه «ول-ی» اشتقاق یافته و در کاربرد عمومی بر سرپرستی، تکفل و

مسئولیت‌پذیری دلالت دارد. بررسی منابع معتبر لغوی نشان می‌دهد این اصطلاح در حوزه‌های

اجتماعی، حقوقی و دینی از دامنه معنایی گسترده‌ای برخوردار است. برای مثال، در محیط فی

اللغة ترکیب «وَلِيَ الْأَمْرَ» به معنای «عهده‌داری و اداره کردن کار» آمده است (فیومی، ۱۴۱۴ق،

ج ۱۰، ص ۳۷۹). همچنین، در معجم مقاییس اللغة تصریح شده است: «هر که متصدی امر

دیگری گردد، او ولی اوست» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱).

در متون فقهی نیز این واژه با حفظ معنای اصلی خود به موقعیتی اطلاق می‌شود که دارنده

آن، حق نظارت و دخالت در امور مالی یا شخصی فرد تحت ولایت را دارا است. از این‌رو

«اقتدار و امکان تصرف» به عنوان عنصر ذاتی در مفهوم ولایت شناخته می‌شود. محقق طباطبایی

یزدی در همین راستا ولایت را چنین تعریف می‌کند: «ولایت، یعنی حکمرانی و سلطنت بر دیگری، چه در جان او، چه در مال او یا در هر یک از امور مربوط به او» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲).

۱.۲. ولایت تربیتی:

ولایت تربیتی به سرپرستی و مدیریت امور تربیتی مولی‌علیه (فرد تحت ولایت) اطلاق می‌شود. این امر شامل برنامه‌ریزی، نظارت و اجرای اقداماتی است که به رشد اخلاقی، دینی، اجتماعی و روانی فرد منجر می‌شود. برای نمونه، تصمیم والدین مبنی بر جدا سازی بستر فرزندان از مصادیق اعمال ولایت تربیتی در حوزه تربیت جنسی آنان محسوب می‌شود. همچنین، امر و نهی والدین نسبت به ادای نماز از سوی فرزندان، نمونه‌ای از اعمال ولایت در حوزه تربیت عبادی است. حتی اجبار متعارف و مشروع (مانند تأکید جدی یا محرومیت‌های متناسب) جهت انجام تکالیف دینی نیز — در چارچوب شرع و قانون — از مصادیق ولایت تربیتی تلقی می‌گردد.

۱.۳. ماهیت و ویژگی‌های ولایت قهری

«ولایت قهری» در فقه و حقوق به نوعی از ولایت اطلاق می‌شود که به صورت غیراختیاری و مستقیماً بر اساس حکم شرع اعمال می‌گردد؛ به این معنا که مشروعیت آن مستقیماً از جانب شارع مقدس اعطا شده و نهادینه شده است. این ویژگی، ولایت قهری را از انواع ولایت‌های انتصابی یا قراردادی متمایز می‌سازد که مشروعیت خود را از ناحیه یک شخص (مانند انتصاب توسط پدر در وصایت یا نصب توسط حاکم شرع) دریافت می‌کنند و نه به طور مستقیم از شارع. برای نمونه، ولایت وصی که از سوی موصی به وی اعطا می‌گردد، از مصادیق ولایت غیرقهری است (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۱۶۱). ویژگی‌های اصلی ولایت قهری عبارت‌اند از:

۱. الزام‌آوری: ولی می‌تواند بدون نیاز به اجازه فرد تحت ولایت، در امور مالی، شخصی یا

تربیتی او تصمیم‌گیری کند.

۲. مصلحت‌محوری: غایت اصلی ولایت قهری، حمایت از محجور و تضمین مصالح عالیه اوست، نه تأمین منافع ولی.
۳. شمول بر محجوران: ولایت قهری شامل صغار، مجانین و دیگر افراد فاقد اهلیت قانونی می‌گردد.

در متون فقهی، ولایت قهری نقش محوری در تحدید حدود اختیارات ولی و تعیین مسئولیت‌های او دارد و در عین حال، با ولایت اختیاری - که مبتنی بر توافق و رضایت است - تفاوتی بنیادین پیدا می‌کند (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۵۷).

۱,۴. جایگاه معناشناختی و حقوقی «جد»

واژه «جد» در فرهنگ‌های لغت به پدرِ پدر یا پدرِ مادر اطلاق می‌شود و نشانگر جایگاه رفیع و نقش بنیادین وی در سلسله نسب است. در معجم الطراز الأول و الکناز آمده است: «الجدُّ بالفتح: أبُ كلِّ من الأبوين وإنِ علا» (کبیر مدنی شیرازی، ۱۳۸۴ق: ج ۵، ص ۲۶۱). بر همین اساس، جد به پدر هر یک از والدین - حتی در نسل‌های بالاتر - اطلاق می‌گردد. همین معنا در مجمع البحرین نیز تأیید شده است: «و الجدُّ: أبُ الأب و أبُ الأم وإنِ علا» (طریحی، ۱۳۷۵ق: ج ۳، ص ۲۱).

برخی منابع، مانند التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، بر ریشه معنایی این واژه تأکید کرده‌اند که دلالت بر شکوه، عظمت و منزلت والا دارد؛ و کاربرد آن برای پدربزرگ نشانگر نقشی است که وی در انتقال شرافت و اعتبار به نسل‌های بعد ایفا می‌کند (مصطفوی، ۱۴۰۲ق: ج ۲، ص ۶۰).

در متون فقهی نیز این معنا با تأکید بر جنبه حقوقی آن حفظ شده و غالباً مقصود از «جد»،

جد پدیری است که در نظام ولایت قهری و مقررات ارث از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. هرچند گاه به جد مادری نیز اشاره شده، اما در مباحث ولایت، تمرکز اصلی بر جد پدیری است که بر اساس شرع، امکان اعمال ولایت بر نوادگان خود را داراست. بررسی دقیق این جایگاه در فقه امامیه، بستر مناسبی برای تحلیل سلسله‌مراتب اولیا و قلمرو شمول احکام مربوط فراهم می‌آورد.

این تحلیل، چارچوب معناشناختی و حقوقی لازم برای بررسی شمول ادله عام ولایت و تطبیق آن با فقه امامیه و حقوق ایران را فراهم می‌آورد.

۲. بررسی ادله عام ولایت جد پدیری

پیش از ورود به ادله، باید به نکته‌ای روشنی اشاره کرد: این پژوهش در مقام اثبات یا ردّ اصل دلالت ادله بر ولایت جد نیست؛ زیرا بررسی تفصیلی دلالت هر یک از ادله، پژوهشی مستقل را می‌طلبد. آنچه در اینجا دنبال می‌شود، تحلیل امکان استناد به این ادله در زمینه ولایت تربیتی جد پدیری است.

قاعده بنیادین در این بحث، «اصل عدم ولایت» است. مطابق این اصل، در مواردی که دلیل معتبر بر ثبوت ولایت وجود نداشته باشد، اصل بر نفی ولایت دیگران بر انسان است. برای نمونه، در مسئله ازدواج، چون دلیلی بر ولایت برادر بر خواهر وجود ندارد، اذن او شرط صحت نکاح نخواهد بود. بنابراین، در هر مورد باید بررسی شود که آیا دلیل معتبر بر ولایت شخصی خاص قائم است یا خیر؛ و در فرض فقدان دلیل، به اصل عدم ولایت بازگشت می‌شود. بر همین اساس، در مانحن‌فیه، بحث اصلی در ادله‌ای است که به‌عنوان ادله مثبت ولایت جد پدیری مطرح شده‌اند. تنها در صورتی که این ادله توان اثبات ولایت جد را نداشته باشند، نوبت به تمسک به اصل عدم ولایت می‌رسد. در ادامه، دسته‌های اصلی این ادله مورد اشاره و تحلیل قرار می‌گیرند.

۲،۱. اجماع

نخستین دلیل برای اثبات ولایت جدّ بر نوه، اجماع است. اجماع را می‌توان به دو نحو تقریر کرد و در هر تقریر، دلالت آن بر ولایت تربیتی نیز قابل بررسی است.

تقریب نخست:

یکی از دلایل مهم در این باب، اجماع فقها بر ولایت جدّ بر نوه است. شیخ طوسی تصریح می‌کند: «اجماع الفرقه علی أن للجد ولایة علی ولد الولد» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۴، ص ۱۶۱). نکته درخور توجه آن است که شیخ طوسی این ولایت را مقید به مورد خاصی، همچون مال یا نکاح، نکرده است؛ بلکه به طور مطلق از ولایت جدّ بر نوه سخن گفته است.

البته اجماع از ادله لبیه به‌شمار می‌آید و در ادله لبیه باید به قدر متیقن اکتفا کرد. با این حال، اگر اجماع دارای «معقد» باشد و آن معقد اطلاق و عموم داشته باشد، می‌توان به همان اطلاق یا عموم تمسک نمود؛ البته مشروط بر آنکه اجماع در مقام بیان باشد، همانند سایر اطلاقات و عمومات. در مانحن‌فیه، اجماع دارای معقد روشن است و عبارت شیخ طوسی به صراحت دلالت دارد که جدّ بر نوه ولایت دارد. این بیان اطلاق دارد و به قید خاصی محدود نشده است. نتیجه آن است که این اطلاق حجت بوده و شامل همه شئون مربوط به ولایت می‌شود؛ یکی از مهم‌ترین این شئون، ولایت تربیتی است. بنابراین بر پایه اجماع، ثابت می‌شود که جدّ پدری نه‌تنها در امور مالی یا نکاح، بلکه در امر تربیت نیز ولایت دارد؛ زیرا تربیت بخش جدایی‌ناپذیر از سرپرستی کودک به‌شمار می‌رود و نمی‌توان ولایت را از آن تفکیک کرد.

تقریب دوم: عدم الفصل

دومین تقریر از اجماع، مبتنی بر قاعده «عدم الفصل» است. توضیح آنکه در منابع فقهی، هیچ فقیهی یافت نمی‌شود که میان پدر و جدّ در باب ولایت تفکیک قائل شده باشد. به بیان دیگر، هر فقیهی که برای پدر ولایت اثبات کرده، همان ولایت را برای جد نیز معتبر دانسته است.

با مراجعه به ابواب متعدد فقهی روشن می‌شود که هر جا شارع برای پدر ولایت جعل کرده است، فقها همان ولایت را برای جد نیز پذیرفته‌اند. این هم‌پوشانی در موضوعات متنوعی چون شفعه (قاضی ابن براج، ۱۴۰۶ق: ج ۱، ص ۴۵۴)، استخدام صبی (ابن ادریس حلی، ۱۴۲۹ق: ص ۱۱۹)، وصیت (صیمری، ۱۴۲۰ق: ج ۲، ص ۴۴۴)، لقیط (محقق حلی، ۱۴۰۸ق: ج ۳، ص ۲۲۴)، قصاص (حلی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ص ۱۸۹)، حضانت (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق: ج ۲، ص ۶۵۴)، اولیای قصاص (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۴۲، ص ۳۰۳)، احجاج صبی (علامه حلی، ۱۳۸۸ق: ج ۷، ص ۲۶)، طلاق (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق: ج ۶، ص ۱۷)، استیفاء حد و تعزیر (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ق: ج ۲، ص ۳۷۲) و دعاوی (علامه حلی، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۴۳۶) به‌خوبی قابل مشاهده است. در این موارد، ولایت جد یا به‌صراحت یا به‌طور ضمنی در عرض ولایت پدر پذیرفته و اعتبار آن تثبیت شده است.

ثمره قول به عدم الفصل آن است که اگر در یکی از دو مورد (پدر یا جد) دلیلی قطعی بر ولایت اقامه شود، همان دلیل به‌موجب عدم الفصل به دیگری نیز سرایت می‌کند. در مانحن‌فیه، دلایل متقن بر ولایت پدر بر تربیت فرزند وجود دارد، اما دلیل مستقلی بر ولایت جد در این زمینه نیامده است. بر اساس قاعده عدم الفصل، می‌توان نتیجه گرفت همان‌گونه که پدر در تربیت فرزند ولایت دارد، جد نیز دارای همان ولایت است.

بدین ترتیب، تقریر دوم اجماع نیز به روشنی دلالت می‌کند که ولایت جد پدری تنها به عرصه‌هایی مانند مال یا نکاح منحصر نیست، بلکه قلمرو تربیتی کودک را نیز دربرمی‌گیرد. به‌ویژه آنکه تربیت، بخشی جدایی‌ناپذیر از مفهوم ولایت بر نفس کودک است و نمی‌توان آن را از سایر شئون ولایت تفکیک نمود.

جمع بندی:

با توجه به دو تقریر اجماع روشن می‌شود که ولایت جد پدری تنها به حوزه‌های خاصی همچون مال یا نکاح منحصر نیست، بلکه به‌طور عام و مطلق بر همه شئون فرزند—از جمله تربیت—جاری است. در تقریب نخست، اطلاق معقد اجماع، ولایت جد را در تمامی ابعاد

شامل می‌شود و بدین ترتیب تربیت نیز تحت شمول آن قرار می‌گیرد. در تقریب دوم نیز قاعده عدم الفصل نشان می‌دهد که همان‌گونه که ولایت پدر بر تربیت ثابت است، جد پدری نیز به همان دلیل، ولایت تربیتی دارد. بنابراین، اجماع فقها از دو جهت مکمل یکدیگر بوده و به‌طور صریح یا ضمنی، ولایت جد پدری بر امر تربیت فرزند را تأیید می‌کند.

۲.۲. سنت

دلیل دوم در مسئله ولایت جد پدری، روایات است. این روایات در چند دسته قابل بررسی‌اند.

۲.۲.۱. روایات تقدیم جد بر پدر در نکاح

از جمله این دسته روایات، موثقه عبید بن زراره است که کلینی آن را چنین نقل کرده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عَبِيدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: الْجَارِيَةُ يُرِيدُ أَبُوهَا أَنْ يَزَوِّجَهَا مِنْ رَجُلٍ، وَيُرِيدُ جَدُّهَا أَنْ يَزَوِّجَهَا مِنْ رَجُلٍ آخَرَ؟ فَقَالَ: الْجَدُّ أَوْلَى بِذَلِكَ، مَا لَمْ يَكُنْ مُضَارًّا، إِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَبُ زَوَّجَهَا قَبْلَهُ، وَيَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ الْأَبِ وَالْجَدِّ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ص ۳۹۵).

ظاهر روایت ناظر به تعارض ولایت پدر و جد در باب نکاح است. امام صادق (ع) ضمن تأیید اصل ولایت جد، بر اولویت آن نسبت به ولایت پدر تصریح فرموده‌اند؛ البته مشروط به اینکه نکاح به مفسده نیانجامد و پدر پیش‌تر عقدی جاری نکرده باشد. بنابراین، روایت دلالت روشنی بر ثبوت ولایت جد در امر نکاح دارد.

اگرچه این روایت به‌طور مستقیم بر ولایت تربیتی دلالت ندارد، اما با ضمیمه کردن الغای خصوصیت یا قیاس اولویت، می‌توان آن را به این حوزه نیز تسری داد. صاحب حدائق نیز بر

همین اساس تصریح کرده است که وقتی جدّ بر مال فرزند ولایت دارد، به طریق اولی بر تربیت او ولایت خواهد داشت (بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۲۵، ص ۹۷). مراد بحرانی از «تربیت» در اینجا بیشتر جنبه جسمانی و حضانت کودک است، چراکه این بحث ذیل باب حضانت مطرح شده است. با این حال، اگر تربیت جسمی در قلمرو ولایت جدّ قرار گیرد، به طریق اولی تربیت دینی، اخلاقی و اعتقادی نیز که از اهمیت بالاتری برخوردار است، تحت ولایت جدّ خواهد بود. از این رو، بر اساس این روایت می‌توان نتیجه گرفت که جدّ پدری در بعد تربیت دینی نیز ولایت دارد.

روایت دیگر، روایت علی بن جعفر است که در کتاب «مسائل علی بن جعفر» چنین آمده

است:

«وَسَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَتَاهُ رَجُلَانِ يَخْطُبَانِ ابْنَتَهُ، فَهَوِيَ الْجَدُّ أَنْ يَزُوجَ أَحَدَهُمَا، وَ هَوِيَ أَبُوهُمَا الْآخَرَ، أَيُّهُمَا أَحَقُّ أَنْ يُنْكَحَ؟ قَالَ: الَّذِي هَوِيَ الْجَدُّ أَحَقُّ بِالْجَارِيَةِ، لِأَنَّهَا وَأَبَاهَا لِحَدِّهَا» (عریضی، ۱۴۰۹ق: ص ۱۰۹).

در این روایت، علی بن جعفر از امام کاظم (ع) پرسش می‌کند درباره دختری که دو خواستگار دارد و جدّ مایل است او را به ازدواج یکی از آنان درآورد، در حالی که پدر تمایل به دیگری دارد. حضرت در پاسخ می‌فرماید: جدّ اولویت دارد؛ زیرا «هم دختر و هم پدر او برای جد هستند»

این روایت از نظر سندی معتبر است، چراکه علی بن جعفر از ثقات شمرده شده است (طوسی، ۱۳۷۳ش: ص ۳۵۹). از نظر دلالتی نیز روایت بر ثبوت ولایت جدّ دلالت روشنی دارد و افزون بر آن، در فرض تعارض میان پدر و جدّ، بر اولویت جدّ تصریح می‌کند.

دلالت روایت بر ولایت تربیتی جدّ را می‌توان در دو سطح تحلیل کرد:

سطح نخست: تحلیل عبارت «لأنها و أباهما لحدّها»

این تعبیر بیانگر نوعی سلطنت و سلطه مطلق جدّ بر نوه و حتی بر پدر نوه (که همان فرزند اوست) است (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۷۹). این سلطنت به معنای ولایت در امور مختلف

فرزند است و به قید خاصی مانند نکاح یا مال محدود نشده است. در نتیجه، یکی از عرصه‌های مهم این سلطنت، ولایت بر تربیت فرزند خواهد بود.

سطح دوم: عموم علت

اگرچه مورد روایت، مسئله نکاح است، اما تعلیل امام با عبارت «لأنها و أبها لجدها» اطلاق دارد. بر اساس قاعده اصولی «العبرة بعموم العلة لا بخصوص المورد»، می‌توان فراتر از نکاح، از اطلاق علت استفاده کرد. همان‌گونه که در «لا تشرب الخمر لأنه مسکر» حرمت شامل همه مسکرات می‌شود، در اینجا نیز اطلاق تعلیل دلالت دارد بر اینکه جد نسبت به تمام شئون پدر و فرزند، از جمله تربیت، ولایت دارد.

بر این اساس، روایت علی بن جعفر نه تنها اصل ولایت جد را تأیید می‌کند، بلکه با تکیه بر عموم تعلیل، ولایت تربیتی او را نیز اثبات می‌نماید؛ زیرا تربیت یکی از مهم‌ترین اموری است که پدر در آن ولایت دارد و به موجب همین قاعده، جد نیز به طریق اولی در این حوزه دارای ولایت خواهد بود.

نتیجه آنکه، روایات تقدیم جد بر پدر در نکاح، از جمله روایت عبید بن زراره و روایت علی بن جعفر، به‌طور متقن اصل ولایت جد پدری را تأیید می‌کنند و در صورت تعارض با ولایت پدر، بر اولویت جد تصریح دارند.

در تحلیل دلالی، این دو روایت نشان می‌دهند که ولایت جد در امور فرزند، حتی در فرض تعارض با پدر، مقدم است. از آنجا که تربیت یکی از مصادیق اساسی ولایت بر فرزند محسوب می‌شود، به طریق اولی ولایت جد بر تربیت فرزند نیز اثبات می‌گردد. علاوه بر این، عموم علت در روایت علی بن جعفر بیان می‌کند که اگرچه موضوع مورد روایت نکاح است، دلیل آن قابلیت تعمیم به سایر شئون فرزند، از جمله تربیت اخلاقی و دینی، را نیز دارد.

۲.۲.۲. روایات سلطه پدر بر فرزند

دسته دوم از ادله، روایاتی هستند که فرزند را تحت سلطه و ولایت پدر دانسته‌اند. از جمله این روایات، روایت موثقه عبید بن زراره است که کلینی در *الکافی* آن را چنین نقل کرده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)... فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۵، ص ۳۹۵).

در تحلیل دلالتی این روایت، دو تقریب قابل توجه است:

تقریب اول: تمسک به دلالت عبارت «أنت»

- ضمیر «أنت» ناظر به تمامی شئون وجودی فرزند است، از جمله نفس، شخصیت و رشد او، و محدود به اموال نیست. حتی در صورت حذف عبارت «و مالک»، همین ضمیر به تنهایی دلالت بر ولایت پدر دارد.
- شاهد این مدعا، روایت محمد بن سنان است که امام (ع) در تبیین علت جواز تصرف والد در مال فرزند می‌فرماید: «لَأَنَّ الْوَالِدَ مَوْهُوبٌ لِلْوَالِدِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ج ۱۷، ص ۲۶۶).
- تعبیر «لأبيك» نیز بر حق تصرف و سلطه پدر بر فرزند دلالت دارد. شیخ انصاری این روایت را یکی از ادله ولایت پدر و جد بر فرزند دانسته است (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۷۹) و امام خمینی آن را ناظر به سلطه تکوینی و تشریحی پدر معرفی کرده است (خمینی، ۱۴۲۱ق: ج ۲، ص ۵۸۵).
- از آنجا که یکی از مصادیق سلطه پدر، ولایت بر تربیت فرزند است، جد پدری نیز به اعتبار ولایت بر پدر می‌تواند بر نوه خود ولایت داشته باشد، نه به صورت مستقیم، بلکه به عنوان «ولی ولی» (اصفهانى، ۱۴۱۸ق: ج ۲، ص ۳۷۶).

تقریب دوم: تمسک به قرائت «مَالک» با فتح لام

- بر اساس این قرائت، «مَالک» به معنای «آنچه از آن توست» است و شامل همه شئون مالی و غیرمالی فرزند — از جمله تربیت — می‌شود.
 - قرینه این مدعا، سیاق استشهاد امام(ع) به این روایت در اثبات ولایت جد بر تزویج دختر است؛ زیرا تزویج امری غیرمالی محسوب می‌شود و تنها با این قرائت قابل توجیه است (مروج جزابری، ۱۴۱۶ق: ج ۶، ص ۱۰۵).
- نتیجه آنکه، بر اساس تقریب نخست، از عبارت «أنت» می‌توان ولایت پدر بر تمامی شئون فرزند، از جمله تربیت، را استنباط کرد و با ضمیمه کردن قاعده ولایت جد بر پدر، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز ثابت می‌شود. تقریب دوم نیز با قرائت «مَالک» نشان می‌دهد که ولایت پدر و به تبع آن ولایت جد در امور غیرمالی — مانند نکاح و تربیت — معتبر است.

۲،۲،۳. روایات لزوم اطاعت از پدر

یکی دیگر از ادله مورد استناد در اثبات ولایت جد پدری بر نوه، روایاتی است که بر وجوب اطاعت از پدر دلالت دارند. آیات قرآنی مانند ﴿وَيَا أَوْلَادِ الَّذِينَ إِحْسَانًا﴾ (انعام: ۱۵۱) و روایات متعدد، ضرورت نیکی به والدین و اطاعت از آنان را تأکید می‌کنند (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۱۵۸). لزوم اطاعت از پدر به‌طور ضمنی به رسمیت شناختن ولایت او بر فرزند منتهی می‌شود (انصاری، ۱۴۱۱ق: ج ۲، ص ۷۹). از آنجا که ولایت پدر شامل مدیریت و تصرف در شئون مختلف فرزند است، اگر برای جد نسبت به پدر ولایت ثابت شود، این ولایت به‌صورت طولی و سلسله‌مراتبی به نوه نیز تسری می‌یابد. به عبارت دیگر:

«الْجَدُّ وَلِيُّ عَلِيٍّ وَكَأَيُّهُ الْأَبُ عَلَيَّ الْوَالِدِ» یعنی جد بر ولایت پدر بر فرزند، ولایت دارد. از آنجا که یکی از مصادیق بارز ولایت پدر، تربیت فرزند است، به طریق اولی ولایت جد بر نوه در زمینه تربیت نیز برقرار خواهد بود.

۲,۳. قاعده «وَلَدٌ وَوَلَدٌ»

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که می‌توان برای اثبات ولایت تربیتی جد بر فرزند اقامه کرد، صدق «ولد» بودن برای «ولد الولد» است، به عبارت دیگر، صدق «اب» بر جد. زیرا «ولد» و «اب» متضایف هستند و اگر نسبت «ولد» بر «ولد الولد» صادق باشد، نسبت «اب» نیز بر «اب الاب» صادق خواهد بود (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۳۰۵).

فقها در مباحث مختلف فقهی، از جمله خمس (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۳۰۵)، وقف بر ولد (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۲۸، ص ۱۰۷)، ارث (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۴۹۴)، ربای بین ولد و والد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۹۴) و نماز پدر بر فرزند بزرگ‌تر (نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۷، ص ۴۷) به این قاعده پرداخته‌اند.

از جمله کسانی که قائل به صدق «ولد» بر «ولد الولد» شده‌اند، می‌توان به سید مرتضی در *سأله افراد*، ابو عبدالله در *سرائر*، عمانی، شیخ سالم بن معین الدین مصری، صاحب الکفایه، صاحب کشف و نیز اشاره مفتاح الکرامه به آنان (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق: ج ۸، ص ۱۲۹) و همچنین *المسائل الناصریات* (شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق: ص ۴۱۳)، شهید ثانی (۱۴۲۱ق: ج ۱، ص ۵۲۴) و صاحب حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۲۳، ص ۲۷۵) اشاره کرد. علاوه بر این، قطب‌الدین راوندی ادله متعددی در این مسأله اقامه کرده است (راوندی، ۱۴۰۵ق: ص ۳۶۱).

با توجه به قاعده «وَلَدٌ وَوَلَدٌ»، ادله‌ای که ولایت تربیتی را برای پدر نسبت به فرزند اثبات می‌کنند، شامل «اب الاب» نیز می‌شوند. توضیح آنکه، صدق «ولد» نسبت به «ولد الولد» به معنای آن است که هرگاه فرزند نسبت به نوه خود ولایت تربیتی داشته باشد، همان ولایت برای جد نسبت به فرزند او (یعنی پدر نوه) نیز معتبر است. به عبارت دیگر، سلسله‌ای از ولایت شکل می‌گیرد: اگر تربیت و تصرف پدر نسبت به فرزند مشروع و معتبر باشد، همان دلیل و مشروعیت برای جد، که ولی پدر است، برقرار می‌گردد.

این استدلال بر پایه اصولی از فقه و قواعد متعارف در مباحث خمس، وقف، ارث، ربای بین ولد و والد و نماز پدر بر فرزند بزرگ‌تر استوار است (انصاری، ۱۴۱۵ق: ص ۳۰۵؛ نجفی،

۱۴۰۴ق: ج ۲۸، ص ۱۰۷؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۴۹۴؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۵ق: ج ۲، ص ۹۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۷، ص ۴۷). فقها و متقدمان زیادی نیز این قاعده را پذیرفته‌اند، از جمله سید مرتضی، ابو عبدالله، شیخ سالم بن معین الدین مصری، صاحب الکفایه، صاحب کشف، شهید ثانی و صاحب حدائق، که به صراحت اشاره کرده‌اند هر دلیلی که ولایت تربیتی پدر را بر فرزند اثبات کند، شامل جد و نوه نیز خواهد بود (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق: ج ۸، ص ۱۲۹؛ شریف مرتضی، ۱۴۱۷ق: ص ۴۱۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۲۳، ص ۲۷۵).

از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که هرگاه ولایت تربیتی پدر بر فرزند ثابت شود، همان دلالت و اعتبار بر جد نسبت به نوه نیز برقرار است. به عبارت روشن‌تر، ادله‌ای که تربیت را برای «ولد» ثابت می‌کنند، برای «ولد الولد» نیز معتبر است و ولایت تربیتی جد بر نوه از این مسیر قابل استناد است، اعم از تربیت جسمی، اخلاقی یا دینی.

دلایل قائلین به صدق «ولد» بر «ولد الولد»

قائلین به این قول، برای اثبات اعتبار صدق «ولد» بر «ولد الولد» به سه دلیل تمسک کرده‌اند.

دلیل اول: اطلاق

یکی از ادله‌ای که بر صحت این مسأله اقامه شده، اطلاق لفظ «ولد» است. به این معنا که لفظ «ولد» به‌طور مطلق شامل هم «ولد بلا واسطه» و هم «ولد مع الواسطه» می‌شود (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۶۸۸؛ شاهرودی، ۱۴۰۲ق: ج ۱، ص ۳۶۵). برخی از فقها نیز این اطلاق را با تعبیر «عموم» بیان کرده‌اند (بجنوردی، ۱۴۱۹ق: ج ۵، ص ۱۷۵).

برای روشن‌تر شدن موضوع، می‌توان آن را به مشابَهت با لفظ «عالم» مثال زد: وقتی گفته می‌شود «عالم»، این اطلاق شامل «عالم فقیه» و «عالم نحوی» نیز می‌شود. به همین ترتیب، لفظ «ولد» شامل هر دو نوع فرزند، چه بلا واسطه و چه با واسطه، می‌گردد (مکارم شیرازی، ۱۴۱۹ق: ص ۴۶۹).

دلیل دوم: اجماع

قائلین به صدق «ولد» بر «ولد الولد» برای اثبات ادله خود، به اجماع فقها نیز تمسک کرده‌اند. شیخ مفید به‌طور صریح به اتفاق فقها در این مسأله اشاره کرده است (مفید، ۱۴۱۳ق: ص ۶۸۸). این اجماع نشان می‌دهد که در میان فقها اختلافی بر سر صدق «ولد» بر «ولد الولد» وجود ندارد و این نظر به رسمیت شناخته شده است.

از حیث تربیتی، این اجماع دلالت دارد که همان‌طور که ولایت پدر بر فرزند ثابت است، ولایت جد بر نوه نیز مورد تأیید قرار می‌گیرد، زیرا اجماع شامل سلسله مراتب نسب و ولایت طولی نیز می‌شود.

دلیل سوم: استعمالات «ولد» و «ولد الولد»

یکی دیگر از ادله‌ای که برای اثبات شمول حقیقی «ولد» نسبت به «ولد الولد» اقامه شده، بررسی استعمالات این واژه در آیات و روایات متعدد است. در بسیاری از این منابع، لفظ «اولاد» به‌کار رفته است و از آن اعم از «ولد بلا واسطه» و «ولد مع واسطه» مراد شده است. اصل در استعمالات این است که دلالت حقیقی دارند و جهت مجاز بودن، قرینه لازم است؛ در حالی که در این موارد چنین قرینه‌ای وجود ندارد (عاملی شهید ثانی، ۱۴۱۳ق: ج ۸، ص ۴۸۳).

مورد اول: آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (نساء: ۱۱) در این آیه، مراد از «اولاد» شامل هر دو گروه «ولد صلبی» و «ولد الولد» است. به همین دلیل، در مسأله ارث، اگر «ولد الولد» (نوه) وجود داشته باشد، والدین (یعنی جد و جدّه) یک ششم سهم می‌برند. چنانچه «ولد الولد» وجود نداشت، جایز نبود که والدین این مقدار ارث داشته باشند (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۳۲۷).

بر این اساس، استعمالات لفظ «ولد» در آیات و روایات نشان می‌دهد که شمول حقیقی دارد و ولایت تربیتی پدر بر فرزند، از این منظر نیز قابل تسری به ولایت جد بر نوه است.

مورد دوم: آیه «وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ» (نساء: ۲۲)

یکی دیگر از ادله استعمالی برای اثبات صدق «ولد» بر «ولد الولد»، این آیه کریمه است.

دلالیت آن چنین است که نوه (ولد الولد) نمی‌تواند با همسر جد خود ازدواج کند. این امر در روایتی نیز تأیید شده است که محمد بن مسلم از یکی از امامان باقر یا صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: حتی اگر خداوند ازدواج با همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تحریم نکرده بود، باز فرزندان و نوه‌های ایشان نمی‌توانستند با این زنان ازدواج کنند، چرا که آیه می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾

این روایت نشان می‌دهد که «آباء» اختصاص به پدر بلاواسطه ندارد، بلکه شامل پدر با واسطه (یعنی جد) نیز می‌شود:

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَمْ يُحْرَمْ عَلَى النَّاسِ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا» (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۷، ص ۲۸۱)

بر این اساس، اگر «ولد الولد» حقیقتاً «ولد» محسوب نمی‌شد، هیچ دلیلی برای حرمت ازدواج همسر جد بر نوه وجود نداشت. همان‌گونه که حضرت امامان حسن و حسین علیهماالسلام نیز در این حکم مستثنی نشده‌اند و بر اساس این آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان حرام شده است (بحرانی، ۱۴۰۵ق: ج ۱۲، ص ۳۹۹).

نتیجه این است که آیه و روایت مذکور صدق «ولد» برای «ولد الولد» را تأیید می‌کنند و از این منظر، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز قابل استناد است، زیرا همان‌طور که ولایت پدر بر فرزند ثابت است، ولایت جد بر نوه به عنوان «ولی ولی» به رسمیت شناخته می‌شود.

مورد سوم: آیه «وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (نساء: ۲۳)

یکی دیگر از ادله‌ای که برای اثبات صدق حقیقی «ولد» بر «ولد الولد» اقامه شده، این آیه کریمه است. تحلیل دلالیت آن به این صورت است که نکاح همسر «ولد الولد» بر جد حرام است و در این حکم، فرقی میان نوه پسر و نوه دختر وجود ندارد. به‌عنوان مثال، اگر زید دارای

یک پسر و یک دختر باشد و هر یک از آنها دارای فرزند (نوه) باشند، ازدواج همسران این نوه‌ها با پدر بزرگ (جد) حرام است. این امر نشان می‌دهد که «ولد الولد» حقیقتاً «ولد» محسوب می‌شود، زیرا اگر چنین نبود، دلیلی برای حرمت همسر نوه بر پدر بزرگ وجود نداشت (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۳۶۱).

همچنین ممکن است کسی ایراد کند که آیه با قید «الَّذِينَ مِنَ أَصْلَابِكُمْ» محدود شده است. پاسخ این است که این قید، مراد از «ولد» را به فرزندان مشروع محدود می‌کند و هدف آن صرفاً خارج کردن اولاد نامشروع است، نه نفی شمول «ولد الولد»؛ یعنی این آیه شامل همه اولاد مشروع، اعم از فرزند بلاواسطه و فرزند باواسطه (نوه)، می‌شود.

بر این اساس، دلالت این آیه بر صدق «ولد» برای «ولد الولد» روشن است و این حکم، از جمله اصولی است که در اثبات ولایت تربیتی جد بر نوه نیز قابل استناد است.

مورد چهارم: آیه «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمُ» (آل عمران: ۶۱)

یکی دیگر از ادله استعمالی برای اثبات صدق «ولد» بر «ولد الولد»، این آیه کریمه است. طبق روایات متعدد، مراد از «أبنائنا» در این آیه، امام حسن و امام حسین علیه‌السلام هستند، زیرا در واقعه مباحله، تنها این دو بزرگوار همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حاضر بوده‌اند. از آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم جد این دو بزرگوار محسوب می‌شوند، روشن می‌شود که نوه (ولد الولد) نیز در حقیقت «ولد» شمرده می‌شود (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۳۶۱).

این دلالت، تأکیدی بر شمول سلسله نسب و صدق «ولد» برای نسل بعد است و بر این اساس، همان‌گونه که ولایت پدر بر فرزند ثابت است، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز قابل اثبات است؛ زیرا نوه به اعتبار سلسله مراتب ولایت، شامل ولایت «ولی ولی» می‌شود.

مورد پنجم: آیه «يَا بَنِي آدَمَ» (اعراف: ۲۶)

در این آیه کریمه، خداوند انسان‌ها را با خطاب «بنی آدم» مخاطب قرار می‌دهد. بر اساس تحلیل‌های فقهی، این خطاب تنها شامل فرزندان مستقیم آدم نیست، بلکه شامل نسل‌های

بعدی نیز می‌شود، یعنی «ابناء مع الواسطه» را نیز در بر می‌گیرد (طوسی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ص ۱۲۱). این شمول نشان می‌دهد که واژه «ابن» به معنای اعم، شامل نسل‌های واسطه نیز است. از این منظر، نوه (ولد الولد) نیز حقیقتاً «ولد» محسوب می‌شود و بر اساس سلسله مراتب ولایت، همانند فرزندان، مشمول ولایت تربیتی جد می‌گردد؛ زیرا جد به عنوان «ولیّ ولی» می‌تواند ولایت تربیتی خود را بر نوه اعمال کند.

مورد ششم: آیات «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» (بقره/۴۰، ۴۷، ۱۲۲)

در این آیات، خداوند بنی اسرائیل را مخاطب قرار داده است. تحلیل فقهی نشان می‌دهد که این خطاب تنها شامل فرزندان مستقیم بنی اسرائیل نیست، بلکه نسل‌های واسطه نیز شامل آن می‌شوند؛ به عبارت دیگر، «ابناء مع الواسطه» را نیز در بر می‌گیرد. از این جهت، واژه «ابن» در این موارد به معنای اعم به کار رفته است و شامل نسل‌های بعدی نیز می‌شود (بقره، ۴۰ و ۴۷ و ۱۲۲).

این شمول دلالت دارد که «ولد» بر «ولد الولد» نیز صادق است. به همین دلیل، همان‌گونه که ولایت پدر بر فرزند برقرار است، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز قابل اثبات است؛ زیرا نوه به اعتبار سلسله مراتب ولایت، مشمول ولایت «ولیّ ولی» می‌شود.

مورد هفتم: روایات عیون الأخبار و احتجاج

یکی دیگر از دلایل اثبات صدق «ولد» برای «ولد الولد»، روایات موجود در *عیون الأخبار* (ابن بابویه، ۱۳۷۸ق: ج ۱، ص ۸۱) و *احتجاج* (طبرسی، ۱۴۰۳ق: ج ۲، ص ۳۸۹) است. در این روایت، هارون اقرار می‌کند که حضرت کاظم علیه‌السلام فرزند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و خطاب به ایشان می‌گوید: «وَأَنْتُمْ بَنُو عَلِيٍّ».

نکته مهم این است که حضرت کاظم علیه‌السلام فرزند بلاواسطه حضرت امیر علیه‌السلام نیست، بلکه فرزند مع الواسطه است؛ با این حال، خطاب «بنو علی» بر او صدق کرده است. افزون بر آن، در همین روایت تأکید شده است که دختر حضرت بر پیامبر صلی الله علیه و آله

وسلم حرام است، که این امر نشان می‌دهد شمول «ولد» شامل نسل‌های واسطه نیز می‌شود. این دلالت، تأکیدی بر صحت صدق «ولد» برای «ولد الولد» است و بر اساس سلسله مراتب ولایت، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز برقرار می‌شود؛ زیرا نوه مشمول ولایت «ولیّ ولی» قرار می‌گیرد.

مورد هشتم: وصیت و وقف برای اولاد مع الواسطه

یکی دیگر از شواهد صدق «ولد» برای «ولد الولد»، روایات و استدلالات مرتبط با وصیت و وقف است. چنانچه کسی یک سوم مال خود را برای اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اولاد حضرت امیر علیه‌السلام وقف یا وصیت کند، اگر فرض کنیم «ولد الولد» به معنای «غیر ولد» است، این وصیت یا وقف صحیح نخواهد بود؛ زیرا در این صورت هیچ فرزند مستقیمی از آنان وجود ندارد. با این حال، شکی در صحت این وصیت و وقف نیست، که نشان می‌دهد «ولد الولد» حقیقتاً «ولد» محسوب می‌شود.

این قاعده به طور مستقیم نشان می‌دهد که نسل‌های واسطه نیز مشمول مفهوم «ولد» هستند و بنابراین، همان‌گونه که ولایت پدر بر فرزند برقرار است، ولایت تربیتی جد بر نوه نیز برقرار می‌شود؛ زیرا نوه از طریق سلسله مراتب ولایت، مشمول ولایت «ولیّ ولی» می‌گردد (راوندی، ۱۴۰۵ق: ج ۲، ص ۳۶۱).

نتیجه‌گیری

از مجموع اطلاق لفظ «ولد»، اجماع فقها و هفت مورد استعمالات قرآنی و روایی، روشن می‌شود که «ولد» شامل فرزند بلاواسطه و مع‌الواسطه (یعنی نوه) نیز می‌گردد. بر اساس این صدق، ولایت تربیتی پدر نسبت به فرزند، به جد نیز قابل تسری است؛ زیرا جد به عنوان «ولیّ ولی» بر نوه ولایت دارد و شامل تمامی شئون تربیتی، اخلاقی و دینی او می‌شود. این جمع‌بندی نشان می‌دهد که ادله فقهی و قرآنی به طور یکپارچه بر مشروعیت و ثبوت ولایت تربیتی جد بر نوه تأکید دارند.

۲.۴. سیره

چهارمین دسته از ادله‌ای که می‌توان بر ولایت جد پدری تمسک کرد، سیره است. سیره به دو قسم تقسیم می‌شود: سیره عقلاء و سیره متشرعه. در هر دو مورد، ابتدا دلالت سیره بر ولایت جد تحلیل می‌شود و سپس ارتباط آن با تربیت فرزند تقریب زده می‌شود.

۲.۴.۱. سیره عقلاء

دو تقریب می‌توان برای سیره عقلاء بر ولایت جد اقامه کرد

تقریب اول:

ولایت و سرپرستی فرزند امری صرفاً تبعدی و شرعی نیست؛ بلکه عقلاء نیز برای پدر و جد نحوه‌ای از ولایت را در اداره امور صغیر می‌بینند. شرط این تقریب این است که نسبت به این سیره عقلانی اعتراض و ردی صورت نگرفته باشد. اهمیت این تقریب به آن است که با وجود دلالت فقهی و روایات مستفیضه بر ولایت پدر و جد (سبزواری، ۱۳۶۱ق: ج ۱۶، ص ۳۶۹)، سیره عقلاء به‌عنوان شاهی بر مشروعیت و تعمیم این ولایت قابل استفاده است. این تقریب عمدتاً با ارتکاز عقلانی سازگار است؛ زیرا عقلاء ولایت را برای پدر و جد قبول دارند، اما به صورت دقیق به عملکرد خارجی و جزئیات آن نمی‌پردازند. از این منظر، تقریب اول نشان می‌دهد که مشروعیت ولایت جد از نظر عقلاء نیز تثبیت شده است و می‌توان آن را به مبانی تربیتی تسری داد، بدون آنکه الزاماً عملکرد واقعی خارجی آنها را ملاک قرار داد. این تقریب با تقریب دوم که بر سیره خارجی عقلاء متمرکز است متفاوت است، زیرا تقریب دوم به بررسی عملکرد عملی و واقعی عقلاء در موارد خارج از نظریه می‌پردازد.

تقریب دوم سیره عقلاء بر ولایت جد

تقریب دوم بر سیره عملی و واقعی عقلاء متمرکز است و نشان می‌دهد که پدر بزرگ‌ها (جد) در شئون کودکان مداخله می‌کنند، به‌ویژه زمانی که پدر غایب یا در تصرفات فرزند قصور دارد. این مداخله غالباً برای جلوگیری از تزییع مصالح بزرگ است، مانند باطل کردن معاملات فرزند نابالغ یا اصلاح رفتارهای او. در این موارد، کسی به پدر بزرگ معترض نمی‌شود، زیرا عقلاء ولایت او بر تصرف در امور فرزند را پذیرفته‌اند.

ویژگی‌های مهم این سیره عبارت‌اند از:

- **حق تصرف نافذ:** تصرف پدر و جد در امور مختلف فرزند به‌طور عملی نافذ تلقی می‌شود و این سیره می‌تواند جواز تصرف و حق ولایت را برای پدر و به تبع آن جد اثبات کند.
 - **ممانعت از مزاحمت:** اگر شخص ثالثی بخواهد در امور فرزند دخالت کند، از او جلوگیری می‌شود و این نشان‌دهنده اعتبار عملی ولایت پدر و جد است.
 - **تسری به امور تربیتی:** این سیره شامل امور تربیتی نیز می‌شود؛ مثلاً پدر بزرگ می‌تواند فرزند را از همراهی با اشخاص نامطلوب یا شرکت در مجالس غیرمناسب منع کند، و کسی اعتراض نمی‌کند، زیرا این دخالت در شئون فرزند پذیرفته شده است.
- نکته مهم این است که سیره عملی عقلاء معمولاً نشان‌دهنده جواز بالمعنی الأعم است، اما با وجود قرائن و مقدمات، می‌تواند حتی رجحان یا وجوب را نیز دلالت کند. در مسأله ولایت، این سیره به‌ویژه می‌تواند حکم وضعی را اثبات کند و مشروعیت دخالت جد در شئون فرزند، از جمله تربیت، را تأیید نماید.

۲.۴.۲. سیره متشرعه

یکی دیگر از ادله قابل استناد در اثبات ولایت جد بر تربیت، سیره متشرعه است. سیره متشرعه به رفتارهایی اطلاق می‌شود که نه صرفاً ناشی از عقل و عرف عمومی است، بلکه ریشه در پابندی به شریعت و آموزه‌های دینی دارد. معیار تمییز سیره متشرعه از سیره عقلاء آن است که اگر عملی در میان عقلاء رواج داشته باشد، نمی‌توان گفت که متأثر از شریعت بوده است؛ بلکه در جایی که عمل متشرعه وجود دارد، این رفتار ناشی از التزام به دین و احکام شرعی است (اعرافی، ۱۳۹۵ش: ۱۷، ص ۱۵۶).

استدلال به سیره متشرعه در ولایت جد بر تربیت بدین صورت است که از زمان معصوم علیه‌السلام تا امروز، سیره مسلمانان بر این بوده است که جد در تربیت دینی کودک دخالت می‌کرده و تصرفات تربیتی نسبت به نوه خود اعمال می‌نموده است. این رفتارها نشان می‌دهد که جامعه دینی، دخالت جد در امور تربیتی دینی فرزند را مشروع می‌دانسته است. با این حال، سیره متشرعه صرفاً جواز تصرف در امور مولی‌علیه را اثبات می‌کند و نمی‌تواند حکم وضعی مطلق صادر کند. همچنین، این دلیل به‌ویژه نسبت به تربیت دینی کاربرد دارد، زیرا تربیت غیر دینی، همچنان تابع سیره عقلاء است که دخالت جد در امور غیر دینی فرزند را مشروع می‌داند.

۲.۵. اصل عملی استصحاب ولایت جد بر اب

یکی از ادله قابل استنباط از کلمات فقها در اثبات ولایت جد پدری بر تربیت نوه، استدلالی است که ایشان برای تقدم ولایت جد بر ولایت پدر در مسئله نکاح ارائه کرده‌اند. محور این استدلال بر این اصل استوار است که «جد در زمان صغر پدر، بر او ولایت داشته و این ولایت به قوت خود باقی است» (شریف مرتضی، ۱۴۱۵ق: ص ۲۸۶). از آنجا که یکی از شئون ولایت پدر، اختیار تصرف در امور تربیتی فرزند محسوب می‌شود، جد پدری نیز به عنوان «ولی ولی»

می‌تواند بر این تصرفات نظارت و اعمال ولایت کند. به عبارت دیگر، جد بر ولایت پدر (فرزند خود) بر نوه، ولایت دارد و این امر شامل حوزه تربیت نیز می‌شود.

۳. بازتاب ادله عام در فقه و حقوق ایران

۳،۱. بازتاب ادله عام در فقه امامیه

ادله عام ولایت جد پدری، هرچند در منابع فقهی امامیه مورد استناد گسترده قرار گرفته‌اند، اما تمرکز اصلی فقها در بهره‌گیری از این ادله عمدتاً به حوزه‌های مالی و نکاحی محدود شده است؛ به گونه‌ای که مباحثی همچون تصرف در اموال صغیر، اداره ترکه، یا ولایت بر عقد نکاح، کانون اصلی توجه فقهی بوده‌اند. بررسی تطور آرای فقها از متقدمان تا معاصران نشان می‌دهد که «ولایت تربیتی» به‌مثابه حوزه‌ای مستقل و با ماهیتی متمایز، در کلام آنان جایگاه روشنی نیافته و کمتر به‌طور مستقیم موضوع بحث قرار گرفته است.

در ذیل مباحث ولایت مالی، هنگامی که فقها از ولایت جد پدری سخن می‌گویند، عموماً در ابواب معاملات، نکاح و وصایت بدان پرداخته‌اند. حتی در مواردی که از «امور مربوط به صغیر» سخن به میان آمده است، مقصود غالب آنان ناظر به جنبه‌های مالی و حقوقی کودک بوده و نه مسائل تربیتی و آموزشی او. این محدودسازی، به نظر می‌رسد ناشی از غلبه نگاه حقوقی - معاملاتی در نظام فقهی سنتی نسبت به جایگاه کودک باشد، نه نفی ظرفیت ادله عام برای شمول در سایر حوزه‌ها.

هرچند تصریح مستقلی در آثار فقها بر ولایت جد در امر تربیت یافت نمی‌شود، اما با تحلیل منطقی ادله عام، می‌توان امکان چنین توسعه‌ای را استنباط کرد. همان‌گونه که در بخش پیشین نشان داده شد، این ادله از اطلاق و عمومیتی برخوردارند که قابلیت تعمیم به حوزه تربیت را نیز دارند. بر این اساس، می‌توان گفت فقه امامیه از حیث ظرفیت نظری توانایی اثبات ولایت تربیتی جد پدری را دارد، هرچند در مقام اجرا و تصریح عملی تاکنون چنین گامی

برداشته نشده است.

این خلأ نشان می‌دهد که حوزه فقه نیازمند اجتهادی پویا و متناسب با شرایط اجتماعی روز است تا بتواند بر پایه همان ادله عام، ولایت جد پدری را در عرصه تربیت نیز مورد شناسایی قرار دهد. به‌ویژه آنکه در عصر حاضر، اهمیت تربیت در شکل‌گیری شخصیت و آینده کودک، نقشی بنیادین دارد و از مصالح عالیّه کودک به شمار می‌رود. در این نقطه، پیوند میان فقه و حقوق موضوعه اهمیت می‌یابد؛ چراکه حقوق مدون می‌تواند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقهی، این خلأ را پر کند و ولایت جد پدری را در بعد تربیتی نیز به رسمیت بشناسد.

۳،۲. بازتاب در حقوق مدنی ایران: بازتولید خلأ فقهی و ظرفیت‌های اجتهادی

قانون مدنی ایران، به عنوان ترجمان فقه امامیه، عملاً همان نگاه مالی‌محور را بازتولید کرده است. مواد مربوط به ولایت قهری (به‌ویژه مواد ۱۱۸۰ به بعد) عمدتاً ناظر بر اداره اموال صغیر است و ولایت تربیتی به عنوان نهادی مستقل و دارای سازوکار، در آن غایب است. با این حال، ظرفیت‌های تفسیری در قانون موجود، امکان توسعه شمول ولایت را بر اساس همان ادله عام فراهم می‌آورد. برای نمونه:

- ماده ۱۱۷۸ با تصریح به مسئولیت ابویین در «تربیت» طفل، و ماده ۱۱۸۳ با تسری اختیارات پدر به جد پدری، مبنای حقوقی لازم برای شمول امر تربیت تحت ولایت جد را ایجاد می‌کنند.
 - تمایز میان «ولایت» (امری فراگیر) و «حضانت» (نگهداری روزمره) - که در پراکندگی مواد قانونی قابل استنباط است - نشان می‌دهد که قانون‌گذار قائل به تفکیک این دو حوزه بوده و بنابراین، نمی‌توان ولایت را صرفاً مالی دانست.
- با این حال، این ظرفیت‌ها به دلیل سکوت قانونگذار در تعریف دقیق حدود و ثغور اختیارات تربیتی ولی قهری و همچنین عدم پیش‌بینی سازوکارهای نظارتی شفاف (نظیر آنچه

در مواد ۱۱۸۴ و ۱۱۷۳ به صورت کلی آمده) عملاً غیرفعال باقی مانده‌اند. این امر منجر به بروز ابهاماتی بنیادین، به‌ویژه در تعیین مرز میان اختیارات تربیتی جد پدری و حق حضانت والدین، شده است.

جمع‌بندی: بنابراین، حقوق موضوعه ایران نیز همانند فقه امامیه، با وجود به رسمیت شناختن ولایت جد پدری و وجود پتانسیل‌های تفسیری برای توسعه آن به حوزه تربیت، به دلیل غلبه نگاه سنتی و مالی‌محور، خلأی نظری و عملی را در شناسایی «ولایت تربیتی» به ارث برده است. این خلأ، خود را در رویه قضایی متعارض به خوبی نشان می‌دهد.

۳،۲،۱. تحلیل محتوای ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی و مواد مرتبط

- ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می‌باشد...». این حکم با اطلاق خود، ظاهر در شمول همه شئون ولایت است، اما در عمل و بر اساس مواد بعدی، دامنه آن به‌ویژه در رویه قضایی عمدتاً محدود به حوزه مالی تفسیر شده است.
- مواد ۱۱۸۱ به بعد (به‌ویژه ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۵) به‌طور صریح به اختیارات مالی ولی قهری پرداخته‌اند؛ از جمله اداره اموال صغیر، تصرف در آنها با رعایت مصلحت، و نیز لزوم ارائه حساب به دادگاه پس از بلوغ کودک. سکوت کامل این مواد درباره وظایف و اختیارات تربیتی نشان‌دهنده اولویت قانونگذار در تنظیم امور مالی نسبت به مسائل تربیتی است.
- ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی بیان می‌دارد: «ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند و به استناد این حق می‌توانند طفل خود را تأدیب نمایند، ولی حق تنبیه خارج از حدود تأدیب ندارند». اگرچه این ماده به نوعی به امر تربیت اشاره می‌کند، اما آن را به‌صورت تکلیف الزام‌آور برای والدین یا جد پدری تعریف نکرده است. افزون بر این، هیچ سازوکار نظارتی برای کنترل کیفیت یا حدود تربیت پیش‌بینی نشده و متن ماده نیز بیشتر جنبه سلبی (ممنوعیت

از تنبیه خارج از حد تأدیب) دارد تا ایجابی.

جمع‌بندی: انعکاس خلأ فقهی در قانون

بررسی مواد قانونی نشان می‌دهد که حقوق مدنی ایران، در تبعیت از فقه امامیه، ولایت جد پدری را به رسمیت شناخته، اما دامنه آن را عملاً در حیطه امور مالی تعریف کرده است. قانونگذار، همانند فقهای پیشین، از تعریف نهادی روشن تحت عنوان «ولایت تربیتی» به عنوان مجموعه‌ای از حقوق، تکالیف و اختیارات در موضوعاتی چون تعیین محل سکونت، انتخاب مدرسه، تربیت دینی، مراقبت بهداشتی و تصمیم‌گیری‌های آموزشی و روانی برای کودک خودداری کرده است.

این خلأ موجب طرح پرسشی اساسی در حقوق ایران شده است: آیا اختیارات جد پدری صرفاً محدود به امور مالی است، یا آنکه اطلاق ماده ۱۱۸۰ شامل اختیارات تربیتی نیز می‌شود؟ از آنجا که متن قانون پاسخی صریح به این پرسش نمی‌دهد، تفسیر این اطلاق و تعیین دامنه واقعی اختیارات جد پدری ناگزیر باید در رویه قضایی و آرای محاکم جست‌وجو شود.

۳,۳. بررسی رویه قضایی ایران: میدان عمل یک نظریه نامشخص

رویه قضایی ایران به دلیل سکوت قانون در تعریف روشن از حدود ولایت جد پدری، رویه‌ای یکدست در زمینه اختیارات تربیتی ندارد. آراء دادگاه‌ها غالباً پراکنده و وابسته به دیدگاه شخصی قاضی و شرایط خاص پرونده است.

۳,۳,۱. نمونه آرای موافق با توسعه شمول ولایت (بر اساس ادله عام)

در برخی موارد، دادگاه‌ها با تکیه بر اطلاق ماده ۱۱۸۰ قانون مدنی، ولایت جد پدری را مشابه ولایت پدر دانسته و آثار تربیتی را نیز ذیل آن پذیرفته‌اند. برای نمونه، دادنامه قطعی

شماره ۱۳۵۹/۲۲۴۵۰۹۹۷۰ مورخ ۱۵/۰۹/۱۳۹۳ دادگاه تجدیدنظر، حق ملاقات منظم جد پدری با نوه را به رسمیت شناخت. در این رأی، استدلال دادگاه بر این بود که محروم کردن نوه از ملاقات با پدر بزرگ، پیوندهای عاطفی و خانوادگی را تضعیف می‌کند و با مصلحت طفل ناسازگار است. همچنین در پرونده‌های مشابه، دادگاه‌ها با استناد به ولایت قهری، اجازه ملاقات‌های دوره‌ای را برای جد پدری مقرر کرده‌اند.

۳،۳،۲. نمونه آرای مخالف با توسعه شمول ولایت (تفسیر مضیق)

در مقابل، برخی محاکم ولایت جد پدری را صرفاً در امور مالی دانسته و از دخالت او در تصمیمات تربیتی روزمره جلوگیری کرده‌اند. برای نمونه، در پرونده‌ای که جد پدری خواستار تعیین مدرسه خاصی برای نوه بوده است، دادگاه با استناد به ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی (که حق تربیت را برای «ابوین» مقرر کرده) و تبصره یک ماده ۱۱۶۹ (که تصمیم‌گیری در امور مربوط به طفل در حضانت با والد حاضن است)، درخواست وی را رد کرده است. در این رأی، دادگاه تأکید کرده که توسعه اختیارات جد در این حوزه، با حق حضانت والدین و مصالح کودک در تعارض قرار می‌گیرد.

۳،۳،۳. نظریات مشورتی

اداره کل حقوقی قوه قضاییه نیز در نظریات مشورتی خود، بر برخی جنبه‌های تربیتی ولایت جد پدری تأکید کرده است. برای مثال، در نظریه شماره ۲۶/۱۴۰۱/۷ مورخ ۲۶/۰۷/۱۴۰۱، به لزوم رعایت حق ملاقات ولی قهری در مواردی مانند تغییر محل سکونت طفل اشاره شده است. گرچه این نظریات الزام‌آور نیستند، اما نشان می‌دهند که نهادهای مشورتی نیز نقش تربیتی جد را به‌طور ضمنی پذیرفته‌اند.

جمع‌بندی

از بررسی آراء و نظریات برمی‌آید که رویه قضایی ایران دچار عدم قطعیت جدی در خصوص ولایت تربیتی جد پدری است. برخی محاکم با توسعه تفسیری، اختیارات تربیتی را ذیل ولایت قهری پذیرفته‌اند، در حالی که دیگران با تفسیر مضیق، آن را صرفاً به امور مالی محدود کرده‌اند. این آشفتگی رویه‌ای، بازتاب همان خلأ فقهی و قانونی است که پیش‌تر بیان شد و ضرورت تقنین شفاف را بیش از پیش آشکار می‌سازد. قانونگذار باید با الهام از ادله عام فقهی و با لحاظ مصالح عالی‌ه کودک، چارچوبی روشن برای حدود و ثغور ولایت تربیتی جد پدری و نسبت آن با حضانت والدین تدوین کند.

نتیجه‌گیری

بررسی فقهی - حقوقی ولایت جد پدری نشان داد که این نهاد در منابع امامیه دارای پشتوانه‌های متعدد است. بررسی ادله عام ولایت، از جمله روایات ناظر به سلطه پدر و قاعده «ولدالولد»، و نیز روایات خاص مربوط به ولایت جد، دلالت بر آن دارد که جد پدری در عرض پدر، دارای اختیارات ولایی نسبت به فرزند است. تحلیل این ادله بیانگر آن است که ولایت جد صرفاً در حوزه‌های مالی یا نکاح محدود نمی‌شود، بلکه شمول آن بر بعد تربیتی نیز قابل دفاع است. بدین ترتیب، جد پدری نه تنها به‌عنوان ولی قهری در نظام فقه امامیه و حقوق مدنی ایران شناخته می‌شود، بلکه در حوزه تربیت نیز نقشی مشروع و قانونی دارد.

با این حال، پژوهش حاضر صرفاً بر تحلیل ادله اثبات ولایت جد بر اساس پذیرش دلالت آن‌ها متمرکز بوده و به مناقشات دلالتی و نقدهای احتمالی پرداخته است. بنابراین، نتایج تحقیق باید در همین چارچوب فهمیده شود.

در نهایت، برای تکمیل این بحث، می‌توان پیشنهاد کرد که تحقیقات آینده به مطالعه تطبیقی جایگاه ولایت تربیتی جد پدری در دیگر مذاهب اسلامی و نیز در نظام‌های حقوقی معاصر

بپردازند تا ابعاد گسترده‌تر این موضوع روشن گردد.

منابع و مأخذ:

- قرآن
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۷۸ق). *عیون أخبار الرضا علیه السلام*. چاپ اول. تهران: بی‌نا.
- اعرافی، علیرضا و گردآورندگان. (۱۳۹۵ش). *فقه تربیتی*. چاپ اول. قم: موسسه فرهنگی هنری اشراق و عرفان.
- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۱ق). *کتاب المکاسب (ط - التقدیمه)*. ۳ جلد. چاپ اول. قم: دار الذخائر.
- انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۱۵ق). *کتاب النکاح*. ۱ جلد. چاپ اول. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. ۲۵ جلد. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. ۳۰ جلد. چاپ اول. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- حسینی عاملی، سید جواد بن محمد. (۱۴۱۹ق). *مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه*. ۲۳ جلد. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خمینی، سید روح‌الله موسوی. (۱۴۲۱ق). *کتاب البیع*. ۵ جلد. چاپ اول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره.
- راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله. (۱۴۰۵ق). *فقه القرآن*. چاپ دوم. قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی.
- سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). *مهذب الأحکام*. ۳۰ جلد. چاپ چهارم. قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیة الله.

- شاهرودی، سید محمود. (۱۴۰۲ق). کتاب الحج. ۵ جلد. قم: مؤسسه انصاریان.
- شریف مرتضی، علی بن حسین. (۱۴۱۵ق). الانتصار فی انفرادات الإمامیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- شریف مرتضی، علی بن حسین. (۱۴۱۷ق). المسائل الناصریات. تهران: رابطه الثقافة و العلاقات الإسلامیه.
- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة. ۱۰ جلد. چاپ اول. بیروت: عالم الكتاب.
- طباطبایی حکیم، سید محمدسعید. (۱۴۱۵ق). منهاج الصالحین. ۳ جلد. چاپ اول. بیروت: دار الصفوة.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم. (۱۴۱۴ق). تکملة العروة الوثقی. ۲ جلد. چاپ اول. قم: کتابفروشی داوری.
- طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). الاحتجاج. ۲ جلد. چاپ اول. مشهد: نشر مرتضی.
- طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵ش). مجمع البحرین. چاپ سوم. تهران: [بینا].
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). الخلاف. ۶ جلد. چاپ اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. ۱۵ جلد. چاپ اول. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
- عریضی، علی بن جعفر. (۱۴۰۹ق). مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها. چاپ اول. قم: [بینا].
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير. چاپ دوم. قم:

دارالهجرة.

- کبیر مدنی شیرازی، سید علیخان بن احمد. (۱۳۸۴ش). الطراز الأول و الكناز لما علیه من لغة العرب المعول. جلد ۸. چاپ اول. مشهد: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الإسلامية.
- مروج جزایری، سید محمدجعفر. (۱۴۱۶ق). هدی الطالب فی شرح المکاسب. ۷ جلد. قم: مؤسسه دارالکتاب.
- مسجدرائی، حمید. (۱۳۹۵). همطرازی ولایت پدر و جد پدری در ترازی قواعد اصولی. فقه و حقوق اسلامی، ۷(۱۳)، ۱۴۹-۱۷۳.
- مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. ۱۴ جلد. چاپ اول. تهران: مرکز کتاب لترجمه و النشر.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). المقنعه. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۱۶ق). أنوار الفقاهة: کتاب الخمس و الأنفال. قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن أبی طالب(ع).
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی. ۴۳ جلد. بیروت: دار احیاء التراث العربی.